

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی
علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی
الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«الباء: مقام تقدیم احد المتزاحمین»

بحث در موارد نیاز و استفاده از مقاصد شریعت بود که فرموده شد در کتاب که در
مقامات عدیده‌ای از مقاصد شریعت بهره‌برداری می‌شود و استفاده می‌شود که مجموعه
مقاماتی که در کتاب ذکر شده سه مقام هست. مقام اول؛ مقام استنباط حکم شرعی بود
که خودش دارای زیر مجموعه‌هایی بود که بیان شد.

مقام دوم؛ مقام تقدیم احد المتزاحمین هست. خب در مقام اول ما به وسیله مقاصد
شریعت، استنباط حکم می‌کردیم. در مقام ثانی، نه، دو حکمی که صرف نظر از مقاصد
شریعت استنباط شده و احراز شده گاهی با هم تراحم دارند، دو حکم یا چند حکم با هم
تراحم دارند. به این معنا که در مقام امتثال، قدرت بر امتثال همه نداریم، اگرچه آن احکام
در جعل‌شان تعارضی با هم ندارند و قابل جعل هستند اما در مقام امتثال گاهی موقعیتی
پیش می‌آید که قدرت بر امتثال هر دو نیست، مثلاً امر به نماز را داریم، امر به ازاله
نجاست از مسجد را هم داریم، خب این دو تا در مقام جعل با هم تعارضی ندارند، تنافی
ندارند، هر دو قابل جعل هستند. مثل وجوب صلات و عدم وجوب صلات نیست که
متناقضین باشند، قابل جعل نباشد. اما یک مواردی پیش می‌آید که قدرت امتثال هر دو را
نداریم، اگر صرف قدرت در یکی کنیم از دیگری باز می‌مانیم مثل این که آخر وقت است،
یکی وارد مسجد شد می‌خواهد نماز بخواند، نماز واجبه یومیه‌اش را، از طرفی هم
برمی‌خورد به این که گوشه‌ای از مسجد متنجس شده، بخواند مسجد را تطهیر کند
نمازش قضا می‌شود، بخواند نماز بخواند تطهیر مسجد به تأخیر می‌افتد و حال این که
ازاله نجاست واجب فوری است مثلاً. پس قدرت بر امتثال هر دو را ندارد. به این جاها
گفته می‌شود تراحم دو تکلیف، گاهی هم چند تکلیف تراحم پیدا می‌کنند.

خب قاعده در باب تراحم این است که هر کدام اهم است باید صرف قدرت در آن بشود و
آن مقدم داشته شود بر مزاحم‌های دیگر. یکی از راه‌های شناخت اهم عبارت است از
مقاصد شریعت. گاهی دو تکلیفی که با هم تراحم می‌کنند یکی از آن دو تکلیف در راستای
یک مقصد اهمی است نسبت به تکلیف آخر، در این موارد خب باید صرف قدرت را در آن
تکلیف اهم کرد چون مقصد اهمی را دارد، و بر همین اساس همان طور که قبلاً در مقام
انقسامات مصالح مقاصد شریعت گفته شد که ضروریات و حاجیات و تحسینیات هست،
خب اگر حکمی که مقصدش ضروری است، با حکمی که مقصد از آن، برآورده شدن
حاجیات است، یا برآورده شدن تحسینیات است، خب در این جا روشن است که آن
مقصدش ضروری است، آن مقدم می‌شود بر آن که مقصدش حاجیات است، یا مقصدش
تحسینیات است، یا اگر حاجیات با تحسینیات مثلاً تراحم پیدا کرد، این جا روشن است که

حاجیات مقدم بر تحسینات می‌شود و هكذا.

«الباء: مقام تقدیم احد المتزاحمین أو المتزاحمات، القاعدة الكلية فى باب التزاحم قد یقَدِّم الأهم على المهم» در صورتی که اهمی در بین باشد باید آن اهم مقدم بشود حالا یا اهم معلوم یا اهم مظنون یا اهم محتمل. و اگر اهمی در کار نبود به طور کلی، یقین داریم آن‌ها متساوی هستند خب در این جا تخییر می‌شود.

«و احد الطرق فى تشخیص الأهم التعرف على الأغراض و مقاصد الشريعة» یکی از طرق در تشخیص اهم، معرفت پیدا کردن بر اغراض است و واقف شدن معرفتی بر اغراض و مقاصد شریعت است. مثلاً «تقدم المقاصد الضرورية على المقاصد الحاجية و المقاصد الحاجية على المقاصد التحسينية» که توضیح دادیم. «و كذلك من بين المقاصد الضرورية» خب حالا گاهی تکالیفی که جز مقاصد ضروریه است و آن‌ها را می‌خواهد تأمین بکند تراحم می‌شود، مثل حفظ نفس که گفتیم از ضروریات است و حفظ دین. حالا هم حفظ نفس تکلیفی است، هم حفظ دین تکلیف است. اگر امر دائر شد که نمی‌توانیم، قدرت بر امثال هر دو نداریم، اگر بخواهیم دفاع از دین کنیم جان‌مان را باید بدهیم، اگر بخواهیم جان‌مان را حفظ کنیم دفاع از دین نمی‌توانیم بکنیم. خب در این جا هر دو ضروری هستند، در این جا روشن است که هدفی که شارع از حفظ نفس دارد ولو ضروری است این مرتبه‌اش پایین‌تر است از هدفی که شارع به حفظ دین دارد، چون حفظ نفس مال فرد است اما حفظ دین مال تمام افراد است، مال جامعه است، مال همیشه است و در حقیقت هدف خلقت است، پس بنابراین آن مقدم می‌شود.

«و كذلك من بين المقاصد الضرورية حفظ الدين مقدم على حفظ النفس» و باز «حفظ النفس مقدم على حفظ العرض» یک جایی هم انسان باید نفسش را حفظ کند هم آبروی‌اش را حفظ کند. حالا در یک جاهایی امر دائر شد به حفظ نفس و حفظ آبرو، خب حفظ نفس مقدم است، حالا ممکن است یک جاهایی هم عکس باشد ولی به طور متعارف و عادت حفظ نفس مقدم است و هكذا مثال‌های دیگری که در این زمینه می‌شود گفت.

«فإذن يقدم الحكم المبتنى على المقصد الأهم على الحكم المبتنى على المقصد المهم» بنابراین حکمی که در شریعت وجود دارد و مبتنی بر مقصد اهم است و بر مقصد اهم بناگذاری شده و برای رسیدن به آن است، این مقدم می‌شود بر حکمی که مبتنی بر یک مقصد مهمی است و تراحم پیدا کرده است. پس این هم یکی از موارد کاربرد مقاصد شریعت است.

مورد بعد «مقام تشخیص وظایف الحاكم فى منطقة الفراغ» خب شارع احکامی دارند، واجبات، محرمات و یک مواردی هست که مباح است؛ نه واجب است و نه محرم است. در مواردی که مباح است و واجب و حرام نیست، در اصطلاح بعضی از فقهاء به آن گفته می‌شود منطقة الفراغ که شارع آن جا الزامی ندارد. حالا در مواردی که شارع الزامی ندارد حاکم اسلامی در این جاها گاهی به ملاحظات مختلفی که پیش می‌آید زماناً و مکاناً می‌تواند امر داشته باشد یا نهی داشته باشد، الزام داشته باشد؛ الزام به نحو امر یا الزام به نحو نهی. براساس رسیدن به آن مقاصد شریعتی را که از شرع کشف کرده. از باب مثال ما از مجموع احکام مختلف شریعت فهمیدیم که یکی از مقاصد عالیه شارع توازن در بهره‌برداری از امکانات و ثروت است. خب این از مقاصد شریعت است. از طرف دیگر مباح است که فرد هر مقداری مایل هست اراضی را یا معادن را و امثال ذلک را احیاء

کند، استخراج کند. به حسب حکم اولی این چنینی است، اما حاکم اسلامی می‌تواند در مواردی که خصوصیتی وجود دارد منع کند که مثلاً هر کسی بیش از چند هکتار نمی‌تواند تا این که این جور نباشد که یک عده خاصی تمام اراضی را تصاحب کنند و سایرین محروم بمانند. نهی می‌کند از احیاء مثلاً بیش از مقدار خاصی. و یا این که هر شخصی به حسب حکم اولی مباحث است برای او که هر مقداری که می‌خواهد تراکم بنا داشته باشد اما اگر این تراکم بنا که مباح است موجب یک اختلالی می‌شود، یک مشکلاتی می‌شود، خب در این موارد حاکم اسلامی می‌تواند نهی کند. و هکذا مثال‌های دیگر. پس یکی از موارد کاربرد مقاصد شریعت، تشخیص وظایف حاکم است در آن منطقه الفراغی که شارع حکم الزامی ندارد ولی به حسب گذر زمان و پیش آمدن احوالات مختلف مکاناً و زماناً می‌بینیم که بعضی از مصالح و مقاصد شرعی، آن جا زمین می‌ماند، در آن فراز خاص، در آن مقطع خاص، در آن مکان خاص یا زمان خاص، این حاکم اسلامی به ادنی که شارع به او داده و ولایتی که شارع به او داده می‌تواند امر و نهی کند و بر دیگران هم امثال آن امر و نهی واجب و لازم می‌شود.

«ذكر السيد الصدر الشهيد قدس سره رحمه الله أنَّ إحدى موارد الحاجة إلى مقاصد الشريعة» یکی از موارد نیاز به مقاصد شریعت «هو الإستناد إليها كشواخص و اتجاهات كلية لتحديد وظائف أو صلاحيات الحاكم في منطقة الفراغ» یکی از موارد نیاز مقاصد شریعت، استناد به آن مقاصد شریعت است همانند شاخص‌ها و شاقول‌ها و سمت‌گیری‌های کلی که می‌شود به آن‌ها استناد کرد برای مشخص نمودن وظایف یا صلاحیت‌ها و اختیارات حاکم. وظایفش است که حتماً باید انجام بدهد یا جزو اختیاراتش هست که می‌تواند، صلاحیت‌ها. در کجا؟ «فی منطقة الفراغ» جایی که الزامی از شرع آن جا وجود ندارد به حسب حکم الی که همان موارد مباحات می‌شود که در حاشیه کلام ایشان نقل شده و توضیح داده.

«حيث أنَّ المقاصد من العناصر الثابتة للشريعة» چه طور ما از رهگذر مقاصد می‌توانیم وظایف حاکم را مشخص کنیم در موارد؟ می‌فرماید که چون آن مقاصد شریعت یک اموری هستند که ثابت هستند. مثلاً عدالت، کرامت انسان، دفع ظلم، سعادت‌مندی انسان، این‌ها یک امور ثابتی هستند اما به خلاف افعال یا تروک، انجام دادن‌ها و ترک کردن‌ها و انجام ندادن‌ها که این‌ها ممکن است به حسب تطورات احکام‌شان مختلف بشود، یک جایی مصلحت داشته باشد، یک جا مصلحت نداشته باشد. خب این جا را چون زماناً مکاناً مختلف است، تطور دارد، شارع آن را مباح اعلام کرده به حسب آن که غالب حالت الزامی در آن نیست و بعد به دست حاکم، به حاکم اجازه داده که اگر در این جور موارد پیش آمد در یک زمانی، مکانی و خصوصیتی تو می‌توانی تصمیم بگیری و حکم کنی.

«و خلالها يستطيع الحاكم التعامل مع العناصر المتغيرة في منطقة الفراغ بما يقتضيه الزمان و المكان». از خلال این مقاصد شریعت که عناصر ثابت هستند و در ضمن آن‌ها و با توجه به آن‌ها، حاکم توانایی پیدا می‌کند که رفتار کند با عناصر متغیره که همان امر و نهی‌هایی باشد که در منطقه الفراغ وجود دارد به آن نحوه‌ای که مقتضیه الزمان و المكان، که امر کند یا نهی بفرماید. مثلاً «قوله تعالى في محكم كتابه: ما أفاء الله على رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (حشر/7)» که از این آیه مبارکه استفاده می‌شود که فیء را خدای متعال برای ذی القربى و الیتامى و مساکین و ابن سبیل قرار داده در کنار خودش و

پیامبر، بعد فرموده «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ» این برای خاطر این است که این اموال یک امر دست به دست شدنی بین اغنیاء نگردد که فقط بین آن‌ها دست به دست بشود و دیگران؛ یتامی، مساکین، این سیل این‌ها محروم بمانند. خب پس از این آیه به دست می‌آید که یکی از مقاصد شریعت توازن در ثروت‌ها و امکانات عمومی است که البته اگر فقط این آیه بود و این حکم بود اسمش مقاصد شریعت نمی‌شد. این از باب نمونه، این آیه و سایر احکامی که در جاهای مختلف از شارع سراغ داریم. از این می‌فهمیم که یکی از مقاصد شریعت این است.

«ظاهر الآية الشريفة أنَّ من الأهداف السامية للتشريع الإسلامي إيجاد التوازن من الجهة الإقتصادية» یکی از اهداف بلند تشريع اسلامی و قوانین اسلامی ایجاد توازن هست از جهت اقتصادی بین مردم و تقسیم مال است «بما يلَبِّ الإحتياجات المشروعة للمجتمع» و تقسیم مال است به نحوی که پاسخگوی نیازهای مشروع مردم و مجتمع باشد «و كذلك منع تكدس الأموال بيد عدة معدودة من افراد» و هم چنین از مقاصد و اهداف سامیه تشريع اسلامی، منع تجمع و برفانبار شدن اموال است به دست یک عده معدود از افراد مجتمع. بر هم انبوه شدن و افراشته شدن، معنای تکدس است.

«على هذا الأساس فالحكومة الإسلامية بإمكانها تسنين القوانين و اعمالها في منطقة الفراغ» بر این اساس که این مقصد شریعت کشف شد و احراز شد پس حکومت اسلامی به امکانش هست و این صلاحیت را پیدا می‌کند که قوانینی را بگذراند و ایجاد کند و اعمال کند آن‌ها در منطقه الفراغ، جایی که شارع وجوب و حرمتی خودش ندارد، چرا این کار را بکند؟ «لتثبيت التوازن» برای پابرجا کردن و استوار کردن توازن اجتماعی «من ناحية التوزيع الثروة» از ناحیه پخش کردن ثروت بین افراد جامع «و منع تكدس الأموال بيد جامعة خاصة» و جلوگیری از روی هم قرار گرفتن اموال و تجمع پیدا کردن اموال به دست یک جماعت ویژه و خاصی. خب پس بنابراین یکی از موارد بهره‌برداری از مقاصد شریعت این مطلب است. خب این بحث هم که موارد نیاز به مقاصد شریعت بود پایان یافت که مطلب سوم باشد.

مطلب چهارم که در کتاب فعلاً آمده «حجية مقاصد الشريعة و تحديد دائرتها» است. ولی در اسباب تعدیه گذشته، فارغ بین هر سبب و سایر اسباب، آن جایی که احتیاج به توضیح داشت بیان می‌شد. در این جا فعلاً این حذف شده و نیامده بنابراین آن فارق بین مقاصد شریعت که از اسباب تعدیه است و البته کارآمدهای دیگر هم داشت با بعضی از اسباب تعدیه گذشته مناسب است که بیان بشود به عنوان مطلب چهارم، و آن «المطلب الرابع» که این در جا هست به عنوان مطلب خامس بیان بشود که إن شاء الله در جلسه بعد ابتدائاً آن فارق را ذکر می‌کنیم و بعد ان شاء الله راجع به حجیت مقاصد شریعت و تهدید دائره که مطلب خامس می‌شود،

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.